

چامه

CHAMEH

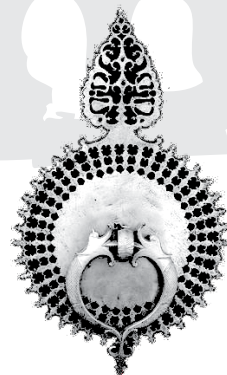
شعر • داستان • گپ

فروزانہ
خجندی

ارج نامہ



فصل نامہ ادبی چامہ
قیمت: ۲۰۰ هزار تومان
بهار ۱۴۰۴



چامه ۳۷

(دوره جدید؛ هفتم)؛ بهار ۱۴۰۴

صاحب امتیاز و مدیر: محمدصادق رحمانیان

شماره تلفن: ۰۹۱۲۱۴۸۶۹۶۱

سیاس فراوان از:

طالب کریم آذرخش، مطلوبه میرزایونس،

شاه منصور شاه میرزا و شاهانه و شهنواز کریمزاده

دبیر شعر: ضیاءالدین خالقی

دبیر داستان: محمدجواد جزینی

مدیرهنری: ابوذر ابراهیم

گرافیکست: پارسا رحمانیان

حروفچینی: راضیه آخوندی

فضای مجازی: پگاه رحمانیان

روابط عمومی و اشتراک: فرشته چایکار

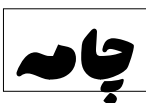
نشانی: تهران، ستاری جنوبی، لاله شرقی، بنفشه نهم
کوچه یاس، پلاک ۲، واحد ۱۰، کد پستی: ۱۴۷۳۹۹۶۴۷۶

chamehmag@gmail.com

www.chamehmag.ir

لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

تهران و شهرستان: پخش چشمه: ۷۷۱۴۴۸۲۱ ۷۷۱۴۴۸۰۸
دکه های تهران: نشرگستر امروز نوین ۰۲۱۵۴۰۸۱۰۰۰



۵۰ هزار تومان

در

فروشگاه های

مجازی



فصل نامه ادبی چامه، بهار ۱۴۰۴



داستان
تاجیکستان



شعر
تاجیکستان



ویژه
فرزانه خجندی



شعر آغاز

۱۱-۱۰۷

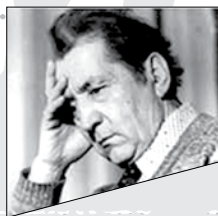
۹-۱۰

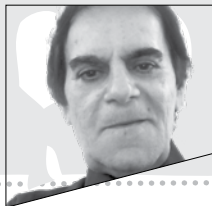
مومن قناعت

قطبی کرام
عبدالحمید صمد
بهمنیار
بازار صابر
کلنظر کلدی
گلرخسار صفی آوا
نظام قاسم

نظام الدین زاهدی

فرزانه خجندی
سهراب منیاء
شاه منصور شاه میرزا
شهنواز کریم زاده
مطلوبه میرزا یونس
لایق شیرعلی
سید محمد باقر کمال الدینی
جمعه همرا
دلشاد فرهودزاد
ابراهیم خدایار
صدرالدین عینی
میرزا تورسون زاده
سائیم الغ زاده
باقی رحیم زاده





نقد
کتاب

نقد، شعر و
ترجمه

داستان

شعر زمان

۱۳۰-۱۷۸

۱۰۸-۱۲۹

اسماعیل امینی
کاظم واعظزاده
حامد معراجی
عقیل عبدالجسین
صادق دارابی
مهدی میرابی
قاسم حداد
صادق رحمانی
اسحاق العجمی

خالق گرجی
بهمین ساکی
مزدک پنجه‌ای
عبداللہ سلیمانی
حسن صفدری
میثم ریاحی
صالح بو‌عذار
مرتضی حیدری آل‌کثیر
حامد معراجی
علیرضا حکمتی
سمیه امینی‌راد
فاطمه سادات حسینی شفیق
شهرزاد کبیری
پیمانہ کیلانی
رویاء الفتی





مطلوبه میرزایونس

یادداشت

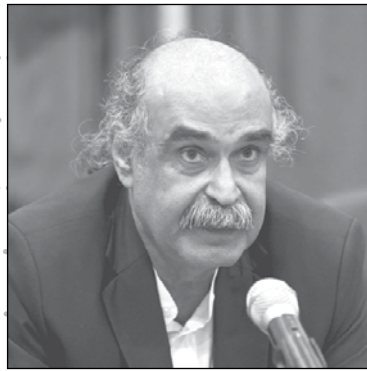
۲۷



عقیل عبدالحسین

مصاحبه درباره رمان

۱۵۲



قاسم حداد

شعر بحرین

۱۶۸



گل نظر کلدی

شعر تاجیکستان

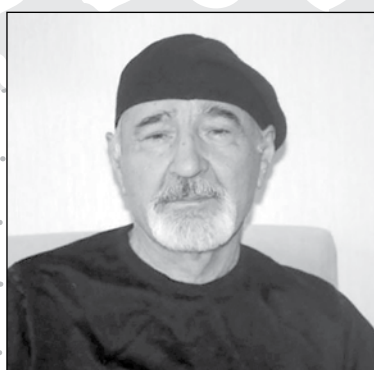
۸۰



گلرخسار صفی آوا

شعر تاجیکستان

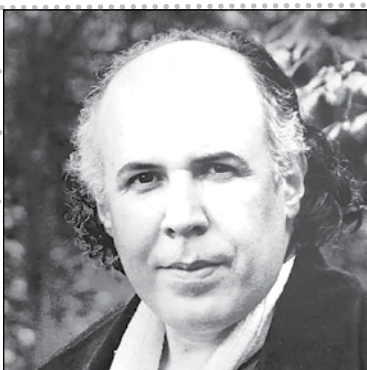
۸۲



بازار صابر

شعر تاجیکستان

۷۶



خالق گرگی

شعر زمان

۱۱۰



کاظم واعظزاده

گفت و گو

۱۳۵



اسماعیل امینی

گفت و گو دربارهٔ نقد

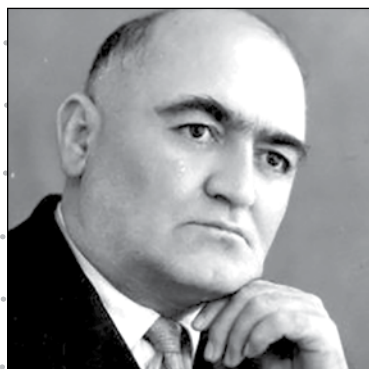
۱۳۲



بهمن ساکی

شعر زمان

۱۱۱



باقی رحیم زاده

شعر تاجیکستان

۵۸



عبدالحمید صمد

داستان تاجیکستان

۸۴



مزدک پنجه‌ای

شعر امروز

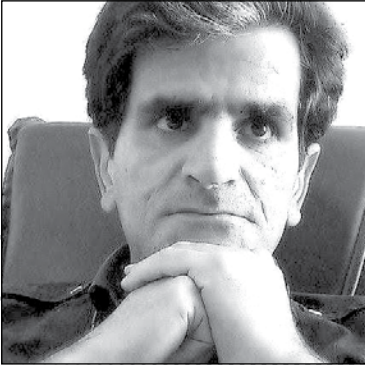
۱۱۲



اسحاق العجمی

شعر عمان

۱۷۵



عبدالله سلیمانی

شعر سپید

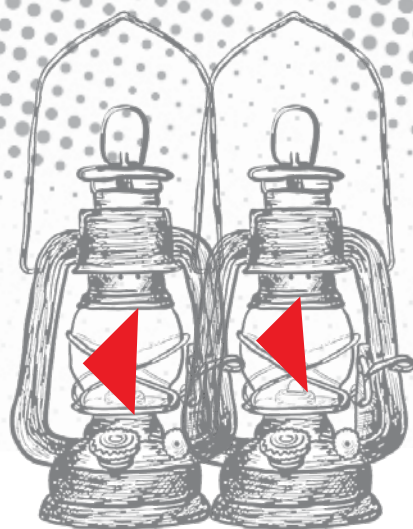
۱۱۶



لایق شیرعلی

شعر تاجیکستان

۷۲



ادای احترام به فرزانه خجندی شاعر مردمی گلچینکستان

نظام الدین زاهدی

فرزانه خجندی | سهراب ضیاء | شاه منصور شاه میرزا

سید محمد باقر کمال الدین | جمعه همرا | دلشاد فرهودزاد

ابراهیم خدایار | مطلوبه میرزایونس | صدرالدین عینی | میرزا

تورسون زاده | باقی رحیم زاده | ساتم الغزاده | مؤمن قناعت | قطبی

کرام | لایق شیرعلی | بازار صابر | عبدالحمید صمد | بهمنیار

گلنظر کلدی | گلرخسار صفی آوا | نظام قاسم

مردم شرق و خاصه ملت تاجیک هنوز
نمی‌تواند بدون شعر زندگی کند. شعر
برایش قوت جان است، شعر برایش
غذای هم‌روزی‌ست، شعر برایش
جانمایه محبت‌هاست. حرف‌های دلش
را، دردهایش را، سوگ‌های جانش را،
سورهای روانش را نمی‌تواند بدون شعر و
سخن موزون بیان بخشد.

فرزانه خجندی



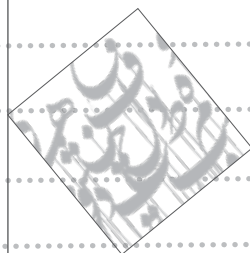
آشنا دانند معدای آشنا

۱۲

چامه
فصل نامه ادبی
سال پنجم

ادبیات هر ملت بازتاب‌دهنده هویت و فرهنگ آن سرزمین است. تاجیکستان با پیشینه‌ای غنی و پربار در ادبیات، گنجینه‌ای از شعر و داستان‌هایی دارد که مرزهای زمان و مکان را درنوریده‌اند. در این شماره ویژه، مجله چامه به معرفی آثار نویسندگان معاصر تاجیک می‌پردازد؛ نویسندگانی که با قلم‌هایشان قصه‌های کهن و نو را درهم می‌آمیزند و جهان‌بینی‌های تازه‌ای را پیش‌روی مخاطبان فارسی‌زبان قرار می‌دهند-شاعرانی با اشعار روح‌پرور و دلنشین که سرود و سروده‌های سرمدی‌اشان پُر است از شور و شغف و احساس که چنگی بر دل می‌زند.

اقدام مؤثر و مفید چامه تلاشیست برای نزدیک‌تر کردن دو فرهنگ غنی تاجیکستان و ایران و فرصتی برای خوانندگان ایرانی، تا با نگاهی نو به ادبیات تاجیک بنگرند. در این میان، شعر، با لطافت و ظرافت خود و داستان، با روایت‌های دلنشینی، پُل‌های محکم میان دل‌ها می‌زنند. امید است این ویژه‌نامه گامی مؤثر در شناساندن و گسترش ادبیات معاصر تاجیکستان در کشور دوست و برادر ما باشد. البته، خوانندگان ایرانی قبل از این با آثار





۱۳

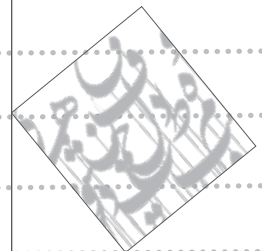
شماره
سی و هفتم
بهار ۱۴۰۴

گران‌سنگ استادان ادب تاجیک-صدرالدین عینی، میرزا تورسون‌زاده، باقی رحیم‌زاده، مؤمن قناعت، لایق شیرعلی، گلرخسار و گلنظر و فرزانه... آشنا بوده‌اند و نوشته‌هایشان را در سراچه دل جا داده‌اند، ولی این بار مجله، بویژه سردبیر فرهنگ دوست و ادب‌آشنای آن، جناب محمدصادق رحمانیان از میان اقبانوس ادب تاجیکستان مرواریدهای ناب را برگزیده و پیشکش علاقه‌مندان ادب نموده‌اند. و فرح‌افزا آن است که مجله شماره بهاری خویش را به معرفی فرهنگ و ادب تاجیک اختصاص داده و با استفاده از فرصت مغتنم همه خوانندگان عزیز "چامه" و همه فارسی‌زبانان را به نوروز خجسته‌پی تبریک و شادباش می‌گوییم و آرزو می‌کنم در سال نو خداوند کریم تندرستی و شادی و برکت و فراوانی را برایشان به ارمغان آورد.

نظام‌الدین زاهدی

سفیر فوق‌العاده و کامل حقوق

جمهوری تاجیکستان در جمهوری اسلامی ایران



من زبان خورشیدم

گفت وگویی سهراب ضیاء با | فرزانه خجندی

۱۴

چامه
فصل نامه ادبی
سال پنجم

-فرزانه، شما بیش

از ۳۰ سال است

که با شعر و سخن

زندگی می‌کنید. به

نظر شما، شاعر کیست، میان او و مردم معمولی

چه تفاوت‌هایی هستند؟ چرا همه نمی‌توانند

شاعر باشند؟ تعریف شما از شعر چه هست؟

-شیخ کمال می‌گوید:

زان پیشتر که دیده جمال تو دیده بود

نقش تو در سراچه دل برگزیده بود

منظورم این است، بگویم که شاید مدت،

فاصله و مهلتی که ما سخن می‌گوییم و حرف

موزون می‌کنیم، ۳۰ سال نباشد و روزگار پیش از

ولادت ما باشد که در سرنوشتان شعر و سخن

را رقم کرده بودند و مقصود و مراد من با گفتن

سخن و موزون کردن حروف و واژه این است که

عشق بی‌نظیر و بی‌پایان و بی‌منتهای خودم را

به صانع (آفریدگار) و صنع (آفریده) ابراز دارم؛

به همه اقوام عالم. من حرفی نگفتم که در آن

زیاد ستایش ملت و میهن و خلق من باشد.

اما می‌خواستم، مطلب‌های عمومی‌انسانی و

همگانی بگویم که مردم بخوانند و در آن آیین

اقوام تاجیک را ببینند، ملت تاجیک را بشناسند

و بزرگی این ملت ارجمند را بپذیرند.

-چه عناصری در شعر شما هست که خواننده

شعر، اگر شما را نشناسد، دریابد که گوینده این

شعرها بانوی تاجیکی بوده؟

-شاید چندین واژه‌ایی باشند که من به آنها

دلبستگی و پیوند جاویدان دارم و رابطه ادبی و

ابدی من با آنها ناگسستنی است. مثلاً، یکچند

تن از محققان و خوانندگانم جرم گرفته‌اند و

تقصیر شناخته‌اند که من زیاد به نماد «سیب»

رجوع می‌کنم. مثل این که یک سیب از این

شعر به آن شعر انتقال می‌یابد، از یک پاره

به پاره دیگر می‌آید، بدون هدف و منظوری و

آرمانی. و اما مولانای بزرگ به یادم می‌رسد که

می‌گوید:

آسمان‌ها و زمین یک‌سیب دان

کز درخت رحمت حق شد عیان

مثل این که ما در باره یک عناصر کوچک سخن

می‌گوییم، اما جغرافیای مطلب ما بزرگ است

و باید به آن نقب کند و راه گشاد. یوگنی

یفتوشنکو می‌گوید: «وقتی من در باره یک گل

نرگس سخن می‌گویم، مرادم بازگو زیبایی آن

گل نیست. مقصود من آن است که به دل



بیشترین شعرای
پیشین یا نیاکان
بزرگ همیشه
سرمنشأ کرامت،

محبت، آموزش و برداشت برای من بودند. از آدم الشعرا- رودکی تا شاعران بزرگ معاصر. و در این میانه، چند چهره‌ای هست که همیشه در برابر من قرار دارند و چون پرچم در برابر من افراخته‌اند. می‌خواهم پیوسته رجوع کنم، چنان که شما یادآور شدید، به آثار مولای بلخ: چو شمس‌الدین نباشد در دو عالم،

نظیرش را نظیری نیست این جا،
- می‌گوید مولانا.

در جهان پروسعت مولانا کس ره گم می‌زند، به این معنی که هیچ در صورتان نمی‌آید که یک انسان، اینچنین، ظرفیت و گنجایش خلاقانه داشته باشد که همه جان‌ها و جهان‌ها را فتح کند. برود با یک آدم ژاپنی یا بلژیکی، یا آلمانی، امریکایی، آفریقایی صحبت کند و آن چنان صحبت کند که پیوندترین، خویش‌ترین، عزیزترین، مونس‌ترین و انیس‌ترین و جلیس‌ترین (همصحبت، همنشین) او باشد. همین نفر مولانای ما و شماسست و ما الهام

انسان نظر دوزم، زیرا این گل از خاک نفری رویده است و اصلاً روزگاری شاید آن خاک انسانی بوده است. آن خاک آدمی بوده است که چون ما و شما نصیب زندگی داشته‌است». یعنی، هر عنصر کوچک و کم‌ارزش از نظر ما که به شعر وارد می‌شود و در آینه تحقیق ما قرار می‌گیرد، بسیار وظیفه بزرگ دارد. وظیفه‌اش انعکاس سرشت انسان است و هر چیز خرد (کوچک) و کم‌مایه در شعر شکوه، شهامت و بزرگی و عظمت باید یابد. البته، این مقصود و این تعهد را ما شاید نتوانستیم آن سان که باید کار بندیم و خوانندگان ما باز هم خوبتر قضاوت می‌کنند. فقط می‌خواستیم بگوییم که هر چیز کوچک و بزرگ در این جهان خودش پایتخت محبت است، مثل این که یک گل خرد یاسمن یا زنبق که از همه گل خرد پیاده است، گل علفی است، زادگاه محبت عالم محسوب می‌شود.

- کدامی از شاعران پارسیگوی امروز الگو و سرمشق شعر شما بودند؟ شما از مولانا یادآور شدید، از یوگنی یفتوشنکو یادآور شدید. ولی می‌خواستم بدانم که کی‌ها در کارگاه ایجاد می‌شما به اصطلاح نقشی داشتند یا آثارشان نقشی داشته؟

و وام را از چنین نفری که به خداوند تعظیم می‌کند و خودش پیوسته عظیم می‌شود، باید داشته باشیم.

حرف حافظ همیشه برای من توشه محبت می‌داد. دائماً من ذکر حضرت لسان‌الغیب را می‌کنم که در هر کاری و ابتکاری و افتتاحی، هر جایی که می‌روم، هیچ وقت سخن خودم برای من کمک نمی‌کند. مژده حافظ به داد من می‌رسد. حرف حکیم سنائی، فردوسی که با این بزرگی و عظمت، تمام شکوه شعر عجم را به ما و شما بازگو می‌کند. خیام را بیشتر می‌خوانم. من از تقویم بیرون رفتم. یکی می‌گویم حافظ، به عصر ۱۴ و یکی می‌روم بازپس به عصر ۱۲- ۱۱ و می‌آیم تا بیدل

و تا علامه اقبال.

به این معنی که

این نفرهایی که

ما می‌گوییم، در

جهان ابدیت قرار

دارند و از وقت و تقویم کاملاً عبور کرده‌اند و امروز ماهیت هم ندارد که ایشان اهل هزارساله یکم باشند یا دوم، یا انسان‌هایی باشند که در آینده قرار دارند، یعنی، بعد ما در عصر پنجاه و شصت زندگی می‌کنند و معاصر آیندگان خواهند شد. چون که عشق و آرمان و محبت‌نامهایی که حافظ می‌گوید، دل یک نفر نماینده عصر ۳۰- را باز تحریک می‌بخشد، جانش را انگیزه شیرین می‌دهد و لذات علوی و زمینی و آسمانی می‌بخشد. حرفش بسیار کنونی‌ست. مثلاً، ما می‌گوییم:

تنت به ناز طیبیان نیازمند مباد

وجود نازک آزرده گزند مباد

این امروزی‌ترین سخن است که برای یکدیگر چون دعا می‌توانیم بگوییم. حرف مولانا، حرف شیخ‌کمال، حرف حضرت جامی امروزی‌ترین و آیندترین بشارت است که برای هم معاصران ما و برای آیندگان ما مایه پذیرایی و محبت

خواهد بود.

از شعرای معاصر پارسی‌گو هم خیلی برداشت‌ها دارم. از ملک‌الشعرا بهار، رهی معیری، ایرج میرزا، فریدون تولی، احمد شاملو، نادر نادرپور، فروغ فرخزاد، اخوان ثالث، سهراب سپهری. می‌توانیم این جدول را خیلی ادامه دهیم و در این میان، خوشبختانه، با استاد شفیعی کدگنی یک بار دیدار داشتیم و تا امروز گرفتار آن جذبات بزرگ انسانی و قدرت خلاق استاد شفیعی کدگنی هستیم. با سیمین بهبهانی بسیار محبت می‌ورزم، شعرش برای من مایه دوست داشتن است، دلمایه و جانمایه است. تجربه‌هایش برای من آشنا و ناآشناست، ابتکارش در سخن بسیار نامکرر است. اما خودم هیچ گاه کوشش نکردم که با آنهایی که معاصر من هستند، زیاد صحبت داشته باشم. چون که در حکایتی آمده است: «یک نفری بود که از پی عبدالله انصاری به راه افتاد و همیشه خیال می‌کرد که با او همقدم شوم یا نشوم؟ در همین گمان بود که انصاری به پس نگاه کرد و گفت: - تو باری بیندیش که انصاری هم می‌خواهد با تو همقدم باشد؟»

از این خاطر، زیاد جهد نکردم که فرصت عزیز و گرانبمایه آن بزرگان را ستانم و بیشتر از کتبشان استفاده کردم. مثلاً، سیمین بهبهانی. امکان و شانس بود که با ایشان صحبت‌هایی داشته باشیم و حرف محبت برایشان بگوییم. و اما، اینچنین، کوشش نکردم، تنها از همین نظر که الآن شرحش را گفتم.

خوانندگان ما می‌دانند که نخست استاد من و بزرگترین استاد هدایت‌گر و بشارت‌آور من استاد لایق شیرعلی هستند که در همین حروف کم‌مایه ما کدام یک جذبات نهانی را کشف کردند. خود آن جذبات را من در این اشعار تا هنوز نمی‌بینم. اما استاد دست دعا برداشتند و مقدمه پرلطف برای اولین دفتر اشعار ما نوشتند. اما کل شعرای بزرگ ما، استادان معروف شعر امروز همیشه از مرحله آغاز نگاه عنایت و التفات

آبرز (تمثال) های قدیم استفاده می‌برید و اما در داخلش باز هم تپش دل انسان امروز را می‌شنوید. باید چنین نویسیم.

- برخی از منتقدان شما چنین نظر دارند که شعر فرزانه بیشتر رنگ و بوی کلاسیکی دارد و با زندگی امروزه ما فاصله. شما در این باره چه فکر می‌کنید؟

- درست. من اگر حرفی گویم، این حرفم مثل حرفی می‌بود که به دفاع خود سخنی گفته باشم. بهتر این است که من به حمایت خودم، اصلاً سخن نگویم. خود محققان دو قسمت‌اند. یک قسمت‌شان می‌گویند، حرف فرزانه با ما و شما، با جهان امروز، با همین فضا مرتبط است. یک قسمت‌شان خیال می‌کنند که این سروده‌ها

حال و هوای شعر
کلاسیکی را دارد
و کمروح است و
جان ندارد، مُرده و

قدیمی هست. در حالی، چنان که قبلاً به شما گفتم، وقتی شیخ سعدی با ما و شما صحبت می‌کند:

گفته بودم، چو بیایی، غم دل با تو بگویم،

چه بگویم که غم از دل برود، چون تو بیایی.

مگر این حرف را می‌شود بگوییم قدیمی؟ حال و هوای کلاسیک دارد. امروزی‌ترین شعری است که درد ما و شما را می‌گوید. از این خاطر، بگذار تشخیص‌گر این محققان باشند یا وقت باشد. برای خود من که ماهیت ندارد، هر چه بگویند یا می‌پذیرم، یا دست می‌افشانم.

- به هر حال، بسیاری از شعرشناسان در مجلات و نشریه‌ها و اینترنت خیلی نقد کردند و گفتند که اشعاری که فرزانه می‌نویسد، اشعار عاطفی و احساسی است و در آثار شما کمتر به واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی کشور پرداخته شده. برای من به عنوان یک مخلص شعر شما، جالب است بدانم که این چیزها آیا دلیل خاصی دارد یا شما

جانب ما داشتند. بسیار مصلحت‌های باصلاح و باصواب می‌دادند. برای آن که یک انسان تازه راه توشه مناسب برای فردا اندوخته باشد و از آثار ایشان من برداشت بزرگ دارم. یک مرحله بود که با تأثیر جذبات شعر استاد لایق حرف‌هایی می‌گفتم، یک زمان دیگر آمد که تأثیر فروغ شدیداً در من اثر کرده بود. یک جا آمدم و توقف کردم، در یک جهان واقعاً بزرگ و گسترده و فراخ که نامش مولاناست. دیگر از این محاصره، خوشبختانه یا متأسفانه، راه برآمد و آزادی ندارم.

- چه عناصر و تصاویر و ایما و اشاراتی در شعر شما هست که نشان دهند فرزانه در دهه‌های پایانی سده ۲۰ و آغاز سده ۲۱ کار و ایجاد کرده، زندگی کرده؟

- درست، من، اصلاً یک آدم جسارت‌مند نیستم. همیشه یک نفری بودم که با احتیاط و احترام می‌خواستم، نه تنها با انسان‌ها، با کل دنیا، با کل موجود عالم برخوردی داشته باشم. مثلاً، با مور، مباد که پخش کنی، با گل، با سبزه، با آسمان و زمین. و اما در شعر اندک جسارت و دلاوری یافتم که چند واژه‌هایی را که امروزیین باشند و کاملاً معاصر باشند، از روزگار ما و شما و مطلب‌های کاملاً امروزیین را بتوانم به شعر وارد کنم، بدون آن که آنها سابقه‌ای داشته باشند. یعنی، آگهی نداشتم که این واژه‌ها و این ترکیب‌ها، اصلاً حقوق ورود به سخن موزون داشتند یا نه. مثل همین چند چیزهایی که ما و شما همه‌روزه برخورد می‌کنیم، کلمات کاملاً امروزیین و از روی آن می‌فهمیم که این حروف متعلق به سده ۲۰ است یا به سده ۲۱. بعداً کسی که زیاد توجه کرده باشد و این آثار را آموخته باشد، با یک بسم‌الله می‌تواند دوام مطلب را دریابد و تشخیص سازد که این مال کیست. همین طور نه؟ شما می‌خوانید و می‌بینید که این نفری از هم‌روزگار شماست.

«هم‌روزگار توستم، آری کنونی‌ام»، - گفتم در یک غزل و با آن که حرف قدیم می‌گویید،

این طور فکر نمی‌کنید؟

- راستی دلیلش را خود من هم نمی‌دانم. لیکن چند وقت پیش یک حکایت کوتاه خواندم که «پابلو نرودا» در زمان زندگی استالین راجع به شهامت و بزرگی داهی زحمتکش‌شان شعری گفته بود، و هر جای شعرش تکرار می‌شد که استالین بزرگ است. مرحله‌ای گذشت و نیکیتا خروشچف سر کار آمد و یکی افشا شد که خیلی تقصیرهایی بوده در کار عملداران آن روزی و در آن میانه در سبک راهبری استالین. بعداً، پابلو نرودا با آن بزرگی و نبوغ شاعری و هنری و انسانی خودش یک شعر دیگر گفت. گفت استالین کسی بود که از فراز پیکره‌های خودش که برای وی در زندگی‌اش افراخته بودند، به مردم شوروی و به مردم عالم فرمان می‌داد.

اگر شعر اول مدح استالین باشد، شعر دوم را در طعن استالین گفته بود. نفرهایی که زیاد با سیاست و واقعه‌های اجتماع برخورد می‌کنند، ممکن است که غلطی فاحش کنند. ممکن است که مرتکب اشتباهات بزرگ شوند. چون هر قدم سیاست تغییر می‌یابد و آیین‌های هست که تصویرها در آن زود عوض می‌شوند. اما آیین‌های هست که تصویر در آن همیشه یک‌گونه می‌ماند، عوض ناشدنیست، ماندنی و جاویدانیست. مثلاً، تصویر محبت. در روزگار زردشت هم چنین بوده، در روزگار آدم الشعرا رودکی هم چنین بود. در روزگار ما و شما هم همان دل و همان محبت و همان برخورد به آدم و عالم. یعنی با آن که حادثه‌های اجتماع در سخن‌های ما منعکس شدند، بیشترین کار ما به آن اختصاص داده می‌شود که راجع به مفاهیم ابدی بیندیشیم.

- به هر حال، اگر حال و هوای امروز و مردم به گونه‌ای در شعر امروز انعکاس نشود و بازتاب نیابد، به نظر شما می‌شود آن را شعر مدرن، شعر

روز نامید؟

- در پهلوی ما، دوش به دوش ما و جان به جان ما چه قدر شعرای بزرگی هستند که زیاد به واقعات روز متوجه‌اند. هر شاعر جغرافیای اندیشه خود را دارد و شاید حرف‌های داغ روز را می‌گوید و به جراحت‌های مردم التیام می‌بخشد. یک طریق کار من هم شاید همین باشد که با همین آبرز (تصویر)‌هایی که از نظر محققان غیراجتماعی است، اصلاً به دردهای اجتماع درمان بخشم.

- شما دلبستگی خیلی زیاد به قالب غزل دارید و کلمات فرهنگی روزمره‌ای هم در اشعار شما دیده می‌شود. مثلاً، واژه‌هایی مثل «روبات»، «تلفن»، «سرک». آیا با وارد کردن چنین واژه‌ها می‌شود به تنهایی شعر مدرن شود یا باید به نظر شما، شعر مشخصات دیگری هم داشته باشد بجز از این کلمات که آن را بشود شعر روز نامید؟

- به جز کلمات، حتی پیشتر از کلمات، حتماً باید اندیشه مدرن باشد. انسان باید نوین و نوگرا باشد و مطالب تازه را بتواند در شکل تازه برای مردم منظور کند. ما و شما، نماینده‌های ملت تاجیک، بسیار امکانات وسعتمند و جهان فراخ داریم. بیندیشیم که هر یک واژه در زبان بزرگ ما از چهار تا ده مرادف دارد. این سعادت بزرگ است. مثلاً، در یک بیتی آمده است:

سه نگردد بریشم، ار او را

پرنیان خوانی و حریر و پرند

بریشم، پرنیان، حریر، پرند، دیبا... می‌توانیم این مرادف یک واژه بریشم را باز هم ادامه بخشیم. این سعادت خیلی بزرگ است. یا در باره گل قاقو: در خجند آن را خانه‌سوزک می‌گویند، در جایی دیگر چراغک می‌نامند، عزیزان ما در ایران آن را قاصدک نام داده‌اند. یک گلک خرد نظرناگیر و از نظرها دور چهار نام دارد، اگر بیشتر نداشته باشد. یعنی، امکان ما خیلی بزرگ است که از این زبان فراوان استفاده کنیم و، حتی بدون استفاده واژه‌های

طرف تصویری شدن و تصویر کردن جامعه امروز خواهد رفت؟

-در عصر یازدهم هم چند شاعری بودند، از قبیل فرخی، منوچهری، عنصری که بیشتر شعرهای تصویری می‌گفتند. شعرهایی که بازگوی حال و هوای طبیعت باشد، بازنمای تازگی‌های بهار باشد، شعرهای آسمانی-آب و باران و انجم، شعرهای زمینی- درخت و گل و گیاه. و اما تصویر، تصویری که در داخلش مطالب عالی نباشد، تصویری که در داخلش آرمان بالا نباشد، نمی‌تواند به دل انسان‌ها انگیزه‌های تازه دهد. نمی‌تواند به جان‌های مردم بشارت بخشد. برای همین هم، اگر امروز این تصویرهایی که ما و شما در نظر داریم،

سریال‌های پی در پی و همیشه با کامپیوتر شب و روز به سر بردن و در داخل بازی‌های

زیاد اینترنت غرقه گشتن، در توییت و ایمیل و فیسبوک و این و آن به تمام گرویدن، اصلاً که با دنیا ارتباط مستقیم نداشتن، شاید یک اندازه انسان‌ها را مصنوعی کند. هدف ما و شما هم این است که در تصویرهایی که ما در هنر می‌کنیم، بتوانیم که به انسان‌ها انگیزه‌های روحانی و روانی بخشیم که غفلتمند نباشند و یکی نبینند که فرصت را باخته‌اند. مولانا می‌گوید:

در غم ما روزها بیگاه شد،

روزها با سوزها همراه شد.

روز و شب گرفت، گو، رو باک نیست،

تو بمان، ای آن که جز تو پاک نیست.

یعنی، این شب و روز روانه، این لحظه‌های عمرخواره زود می‌روند و تمتعی ما از حیات ناستانده می‌ماند، کام ما از زندگی و وقت ناگرفته می‌ماند. اگر من شب و روز سیرپال ببینم، دیگر امکان ندارم که مستقیم با دنیا

مدرن هم بتوانیم مطالب امروزیت‌ترین را قدرت بیان بخشیم. اما من بعضاً واژه‌های بین‌المللی را دوست می‌دارم که به شعر وارد کنم.

-بسیار خوب، اما اگر شعر امروز منعکس‌کننده آرزوها و آرمان‌های نسل امروز نباشد که در عصر شبکه‌های اجتماعی زندگی می‌کنند، نسل جوان چرا باید شعر خواند؟ به نظر شما چه طور می‌شود جوان‌ها را به شعر علاقه‌مند کرد؟

-در هر صورت، در پهلو و پیرامون خود من جوان‌های را می‌بینم که زیاد دلبسته و پیوسته سخن هستند که خودم بعضاً حیرتمند می‌شوم که اینها هنوز هم به شعر عشق می‌ورزند، هنوز هم به هنر اشتیاق و محبت دارند. یعنی، نمی‌توانیم بگوییم که همه کس دیگر ببریده از این هنرهاست و انسان‌های کاملاً تکنیکی هستند که مثل روبات فقط به فرمول‌ها می‌اندیشند. یعنی، هنوز انسان‌هایی هستند که دلشان گرم می‌تپد و هنوز به شعر، به محبت، به انسان رجوع می‌کنند. مهم‌تر از همه انسان است. بگذار این‌ها شعر نخوانند. من در صحبتی که با تازه‌جوانان داشتم، گفتم که بگذار شما، اصلاً شعری را حفظ نداشته باشید. مثلاً، از حافظ یا سعدی، یا مولانا، یا لایق، یا گلرخسار، اصلاً هیچ چه نمی‌دانسته باشید، اما مهم این است که شما مطالعه داشته باشید و از آن حروف برداشت کنید. در برنامه زندگی آن برداشتها را کار بندید. شعر مهم نیست، همیشه آرمان مهم است، همیشه مقصود آن بزرگان مهم است. مثلاً، مقصود مولانا که از طریق شعر به انسان‌ها القا کند که انسان باشند. و این نوجوانان ما هم بگذار که شعر را کمتر دانند، اما آیین انسانی را پاس دارند و سبک انسان بودن را از بر کنند. به هدف‌های انسانی و خداوندی تجاوز نکنند. مقصود و مطلوب ما هم، اصلاً همین است.

-عصری که ما زندگی می‌کنیم، عصر تصویر یا ویدیو و عکس است، زندگی ما دیگر دیجیتالی شده است. به نظر شما آیا شعر هم بیشتر به

عشق ورزم، چون که دیگر حیاتم فقط با قهرمان‌های همان سیرپال پیوند می‌شود. از آن بیشتر یک جهان فراخ‌تر دیگر نمی‌تواند مرا به خود دعوت کند.

- شما در مورد نقش شاعران زنی که در آثار شما تأثیری داشتند، گفتید، ولی باز هم می‌خواستم تکرار هم شود بگویید که از میان شاعران زن کدام یکی را به خود نزدیک می‌بینید و خود را به او نزدیک‌تر احساس می‌کنید؟

- این عزیزانی که برای شما گفتم، یعنی فروغ، سیمین بهبهانی، لیلا صراحت روشنی، استاد گلرخسار و کل استادان سخنور امروز از میان زنان برای من نزدیکند، قرینند و حرف‌هایشان حرف‌های دل من است. نمی‌دانم بگویم که از میانه‌شان یکی را ترجیح می‌دهم، چون همه در تخت و مسند شایسته خودشان نشسته‌اند و مسند آنها خیلی بلند و علیست. همه‌اشان دوستداشتنی هستند، همه‌اشان محبوبند. فقط در مورد شعر شاعران زن گذشته کمتر می‌توانیم حرف بگوییم. چون راییه و مهستی را آن سان که باید، هنوز از بر نکرده‌ایم. مثلاً، می‌گویند:

زکات حسن اگر می‌دهی، برای خدا،

بیا که زب‌النسا مثل من گدا اینجاست.

خیال می‌کنند که این شعر زب‌النسا باشد، در حالی که شاعر می‌گوید:

زکات حسن اگر می‌دهی، برای خدا،

بیا که زب‌نصابت چو من گدا اینجاست.

نصاب این خیر و صدقه است، اما خیال می‌کنند، سخن در مورد زب‌النسا است، یعنی گویا زب‌النسا این حرف‌ها را گفته باشد. اصلاً، سخن در باره آن است که هر انسان صاحب‌جمال، که چهره‌اش مظهر حسن و

زیبایی و شکوه است، باید پول پرداخت کند، برای اهل نیاز، یعنی، به زب‌النسا این غزل ارتباط ندارد. در مورد شاعران زن کلاسیک زیاد نمی‌توانیم صحبت کنیم یا شاید خود من اطلاع کامل ندارم، زیرا آن اشعار را پاره-پاره خواندم. اما این شعری که امروز مورد نظر ما و شما هستند، سیمین بهبهانی، فروغ، گلرخسار خیلی کارهای بزرگی کردند و می‌کنند انشاءالله. از آثار اینها برای خودم الهام و وام‌هایی برداشت کرده‌ام.

- خود شما یکی از شاعران سرشناس زن از تاجیکستان و همین‌طور، در حوزه فارسی‌زبانان هستید. به نظر شما، شعر در جامعه امروز تاجیکستان چه نقشی بازی می‌کند و فکر می‌کنید که وجوه ضعف و قوت شعر امروز تاجیک چه هست؟

- شعر امروز تاجیک را شاید ما و شما نمی‌توانیم از ریشه و بنیاد و بنیشتش برکنیم. چون دوام شعر کلاسیک است. در فلسفه قانون انکار انکار است که شما بهتر از من می‌دانید و باید یک نفر آینده بیشتر و پیشتر از نفر رفته یا معاصر گامی بزند. یعنی، بالاتر و دورتر رود. در مورد شعر فارسی یک اندازه همین فرمول فلسفه رعایت نمی‌شود، زیرا مثلاً، شعر حضرت حافظ قله شعر است و از آن بالاتر‌های نیست که آدم‌ها صعود کنند، راهی نیست که شاعران آینده معراج نمایند. ببینید که حافظ چه می‌گوید:

بر تخت جم که تاجش می‌راج آفتاب است

همت نگر که موری با این شهامت آید

البته، معنی اصلی بیت، دیگر است، اما یک معنی نزدیکش این است که یک انسان خرد و کوچک می‌تواند به آفتاب، به تخت جم رجوع کند. تمام حروف بزرگان عجم را در برنامه محبت خودش، مثل حضرت حافظ خلاصه بندد. بعد آن حرفی بلند گفتن کار ساده نیست. از این نظر، وقتی به ادبیات امروز بها

می‌دهید، حال ما برای شما روشن می‌شود. چون ما می‌دانیم که قله آنجاست، در واپس مانده است، در روزگار حافظ و مولانا و سعدی مانده است، در روزگار ابوالمعالی بیدل مانده است. ما چه تازه کاریهایی می‌توانیم بکنیم؟ اما خیال می‌کنم که مردم تاجیک و، حتی آدم‌های معمولی بدون شعر نمی‌توانند نفس بکشند. مردم غرب می‌توانند، مردم شرق و خاصه ملت تاجیک هنوز نمی‌تواند بدون شعر زندگی کند. شعر برایش قوت جان است، شعر برایش غذای همه‌روزی‌ست، شعر برایش جانمایه محبت‌هاست. حرف‌های دلش را، دردهایش را، سوگ‌های جان‌ش را، سوره‌های روانش را نمی‌تواند بدون شعر و سخن موزون بیان بخشد.

-نقش خانواده شما، بخصوص مادر بزرگوار و خواهران ارجمندتان، در شکل شخصیت شما به عنوان یک سخنور چه هست؟ و محیط ادبی خجند، شهری که در آن به دنیا آمدید و بزرگ شدید، در این راستا چه نقشی داشته است؟

- نقش خانواده بسیار بزرگ است، چون که در دنیا هیچ نفری نیست که بتواند از زن و از ارث و از اصل خودش، بنیت، سرشت و فطرت خودش بیرونتر پا گذارد. مثلاً، اگر پدر من، فرض کنید، رنگ پوست گندمگون داشته باشند، هیچ علایی نداشت که من سفید باشم یا به تمام سیاه باشم. حتماً باید مثل پدرم یا پدربزرگم، یا جد دیگرم می‌شدم. در مسئله روح و روان نیز همچنین است. یعنی، در بساط خانوادگی و در خزینه اجدادی چیزی داشته باشیم، برای آیندگان حتماً که تأثیر می‌کند. ممکن است که یک نسل بیاید و تعطیل کند. مثل این که می‌بینید که یگان شخصیت فرهیخته‌ای نیست در این نسل، اما این نسلیست که زن ارجمند را حفظ کرده است و برای نسل آینده می‌دهد. یعنی، بودن این افراد خیلی مهم است.

در مورد خانواده ما، نمی‌توانم بگویم که ما یگان استعداد فوق‌الحد داشته باشیم،

همه‌اش در دایره مقررات و زندگی معمولی است. استعداد هم در حد مقررات است. اما پدر و مادر ما شخصیت‌هایی بودند که برای من از آغاز پیشوای ارشاد گشتند. با آن که مادرم محقق زبان و ادبیات روس بودند و با خواست خداوند و مقتضای تندی‌های اجتماع در یتیم‌خانه‌های اوکراین و موردوویا بزرگ شدند، وقتی به خجند برگشتند، نمی‌توانستند به آسانی و سهل و سبک به زبان تاجیکی صحبت کنند. یعنی، اندیشه‌هایشان هم به روسی بود. طریق بیان‌شان تاجیکی بود، اما تاجیکی شکسته. نمی‌توانستند زبان‌آموز باشند، اما اندیشه‌آموز بودند. این همیشه مهم است، اما کسی بودند که چون نمونه عالی انسان در چشمم تجلی کردند.

هم سیمای مادرم و هم سیمای پدرم، سیمای مادر بزرگم

که من از ایشان تربیت یافتم، از اینها زیاد برداشت‌هایی کرده‌ام. پدرم دلبسته موسیقی و شعر و فلسفه و محبت بودند و یک نفری که همیشه حال و هوای رومانیتیک داشتند، با آن که همیشه به اجتماع و جامعه مرتبط ماندند: هم درس فلسفه می‌دادند و هم درس جامعه‌شناسی. مادرم دریا- دریا شعر شعرای روس و جهان را می‌خواندند. متأسفانه، اشعار شعرای بزرگ ما را در ترجمه برای ما بازگو می‌کردند. ما سعادتمندیم که مستقیم و مستقل بتوانیم با این بزرگان عشق ورزیم.

نقش خانواده خیال می‌کنم که بسیار هم نقش اولیه باشد، در شکل هر انسان عالم و همچنین، در رشد ما. چون که خواهران من هر دو، یکی از من ۶ سال و یکی دیگر ۹ سال بزرگتر هستند. در همان وقتی که اینها ۱۲-۱۵- ساله بودند، شروع کردند به نوشتن روزنامه، یادنامه همه‌روزی، دفتر روز. من هم که ۶-۷- ساله بودم، همراه اینها، با برداشت و تقلید از

اینها، از همان روزگار یادداشت دارم. این خوب بود، آنها در باره کارهای خودشان می نوشتند، مثلاً رفتیم سینما، تئاتر، مثل همین کارهایی، فلان اثر را خواندیم و من در باره خودم. رفتم همتره فلان دوگانه (دوست) خود به نزد فلان گربه چه (بچه گربه)، یعنی جهان کودکی خودم را ثبت می کردم. این هم مدد کرد برای اندیشه کردن، یاری اندیشه و افشا داشتن. از این خواهران زیاد برداشت دارم، چون که اینها در کودکی خیلی حرفها را می نوشتند و به عنوان شعر به من می خواندند. خودشان می نوشتند و من هم پهلوی اینها می نشستم و من هم به عنوان شعر تمام هذیانهای خودم را به اینها منظور می کردم.

روزی شد که این هذیانها یک-یک انسانهای پذیرند یافت.

یک شاعر روس، افسوس نامش در یادم نیست، می گوید که من اگر ۱۵ سال پیشتر می بود، ترک شاعری می کردم و دیگر، اصلاً که شعر نمی گفتم، اما متأسفانه، می بینم که چند نفری پیدا شد که گرفتار سخن من است، دیگر من راه واپس رفتن ندارم. به این خاطر، مجبورم که باز به ادامه راه روم. این حرفش بسیار مقبول من شد.

سعدی هم می گوید:

به دریا مرو گفتمت زینهار

و اگر می روی تن به طوفان سپار.

یعنی، وقتی پیش رودخانه و دریافتی، در ساحلش نشستن و صلاح نیست، باید با موج درآمیزی، باید به طوفان خود را بزنی، باید دریا را بشناسی، باید برای گهرشناسها گهر بیرونی بیآوری. برای اهل نیاز ارمغانی داشته باشی. ما هم که به این جاده پا گذاشتیم، دیگر راه عقب گشتن را نمی بینیم.

- در خانواده شما همیشه زنها یک جایگاه خاصی، یک نقش ویژه ای داشتند. انگیزه این چیست؟

- شاید در کل خانواده ها زن ها مقام ارجمندی داشته باشند، منظور من در کل خانواده هایی که فرزندان شایسته را تربیت می کنند. چون زنها اهل عشق و عرفاند، چون زنها همه معارف باطنی خود را می توانند به وجود فرزندان ببخشند و فرصتی فراختر هم دارند. چون زن ها حیات (عمر) خودشان را بیشتر به کارهای اجتماع نمی بخشند، بیشتر برای انسانهای آینده مصرف می کنند. از این نظر مادر بزرگ ما یک دبستان و ادبستان عظیم بودند که نه تنها برای من و خواهرانم، بلکه برای اهل محل هم، کار استادی را انجام می دادند. به این خاطر که مادر بزرگ ها، شما می دانید، عاداتی دارند که به مردم پندی، حکمتی بگویند، رهنمایی بکنند. برای ایشان این یک فضیلت پسندیده است، فضیلت معمولی است. ما هم، خوشبختانه، در این مکتب شاگرد، در تاجیکستان می گویند دخان (همه نمره هایش در درسها ۲ است) - شاگرد بدخوانی، شاگرد کوچکی بودیم و برداشت هایی داشتیم. برای ما شب های دراز مادر بزرگ اشعار کلاسیکان را می خواندند. اگر مادر ما شعر ادیبان بزرگ روس را بخوانند، پوشکین، لرمانتف، تیوتچف، فت، یسنین، مایاکوفسکی، نصری چخوف، داستایوفسکی، تورگنیف... همه بزرگان روس و بزرگان عالم را بسیار می خواندند. اما مادر بزرگمان شعر سعدی و فردوسی و خیام را می خواندند. از حکیم سنایی و عطار، از انوری ایبوردی، از کل شاعران ما پاره هایی می خواندند و تفسیر می کردند. در برابر آن، افسانهایی که در روزگار کودکی ما گفته بودند، بعداً آهسته-آهسته رجوع کردیم به آثار بزرگان که با وسیله مادر بزرگ بود که به ما باز استادان دیگر را هم از شمار خویشاوندان دعوت می کردند. دو عمه مادرم همیشه می آمدند، استادی می کردند، راستی به من نه، باید اعتراف کنم که به دو خواهر

خجندیان هم، در کل جهان پهن و پریشانند که ما نمی‌توانیم بازپس آن را بستانیم. اما چون این جا مظهر تمدن، معارف و معرفت است، مثل بخارا که شما گفتید.

این بخارا منبع دانش بود،

پس بخارای ست هر که - آتش بود.

هر نفر دیگر اگر دیگرجایی که هست، اگر اهل نظر است و اهل هنر و خرد است، پس بخارایی‌ست، پس خجندی‌ست، پس سمرقندی‌ست، پس نیشابوری‌ست، پس هراتی‌ست و از این شهرهای بزرگ می‌توانیم پی هم نام بگیریم.

اما خجند که منظور شماست، برای من مایه

و پایه محبت و

بشارت‌های دل من

است. بسیار دوست

داشتنی‌ست، با آن

که بعضاً در کودکی

می‌دیدم که در نظرم شهری محقر (نظرناگیر) می‌نمود.

با عمارت‌های کوتاه‌قد، بعضاً نمای خاکستری می‌گرفت و اما با گذشت سال می‌بینم که همیشه بزرگتر، همیشه مجلاتر، همیشه شکوهمندتر می‌شود و روحش هم بسیار بزرگ است. انسان‌هایش بسیار بانجابت‌اند. زیاد برشمردن صفات او شاید برای ما روا نباشد.

اگر خوبیت را یک - یک شمارم

سرآید اندر این ره روزگارم

یعنی، خوبی و فضیلت و وصف جمال خجند خیلی زیاد است، اما ما و شما آدم‌های محلی نیستیم، آدم‌های گرفتار زیبایی و جذبات یک محل نیستیم. ما و شما از مکتب مولانا یک اندک سبق برداشتیم که می‌گوید:

نه از تحتّم، نه از فوقّم، نه از بالا، نه از پایان.

یعنی، همه جای عالم برای ما دوست‌داشتنی‌ست، اما پایتخت این محبت

بزرگم. خط عربی و شعر فارسی را می‌آموختند و من اندک توجه می‌کردم و بیشتر در کوچه‌ها کار ما مربوط به بازی و کوچه تازی (دویدن در کوچه) بود.

-شهر خجند یک شهر باستانی‌ست و شاید بعد از بخارا و سمرقند در میان مردم فارسی‌زبان بیشتر به عنوان یک مرکز فرهنگ و ادب شهرت داشته باشد. بعد از ۷۰۰ سال زندگی کمال خجندی که در این شهر به دنیا آمد و در تبریز ایران مدفون است، شما از این جا در عرصه ادبیات تاجیک قد بلند کردید، و شهرتتان بیرون از مرزهای تاجیکستان رفته. می‌خواستم بدانم که محیط ادبی و فرهنگی و هنری این شهر تا چه حد در شکل شخصیت شما نقش داشت؟

- باز هم مولانای عزیز می‌گوید:

فر فردوسی‌ست این تبریز را

شعشعه قدسی‌ست این پالیز را.

می‌توانیم به جای تبریز خجند را هم بیاوریم، شهری که واقعاً، فر فردوسی و شعشعه قدسانه دارد. نور عرفان و شعشعه خرد در چهره‌اش پیداست. شهری باستانی و بوستانی‌ست که در صفاتش هزار حرفی بگوییم، باز هم وصف جمال و کمالش ناگفته می‌ماند.

خورشیدشهر من که خجند است نام او،

آفاق را بگو که بگوید سلام او.

و این شهری که، در اندرون ضمیرش خورشیدها دارد، نمی‌دانم چرا ۷۰۰ سال همپای کمال خجندی نفرانی را نیافریده باشد. حتماً که بیافرید و اما در چشم اهل بشر ناشناخته ماندند. حتماً بزرگانی را در دامن پاکش پرورید که باید پیام‌های دلشان را به گوش اهل عالم رسانیده باشند. یادتان هست، اسطراب ابومحمود که در آثارگاه پاریس نگهداری می‌شود و اجازت نمی‌دهند که ما بازپس آن را برای خود بگیریم. مثل این، چندین اختراعات، چندین معجزه‌های شعور انسان و خاصه،

برای من باز هم خجند است. وقتی شاگردان امروز صحبت می‌کنند، وقتی در محفل‌ها اشعار خود را می‌خوانند، وقتی اندیشه‌های خودشان را می‌گویند، برای من مایه نشاط و شادی بی‌نظیر است. چون اینها را می‌بینم که دُرُفته تر از من، خیلی دانشورتر، خیلی بینش‌ورتر، خیلی آگاه‌تر هستند، به حدی که از ما گام‌های فراتر گذاشتند، از ما قدم‌هایی پیشتر نهادند و چه خوش است که در محیطی شخص باشد که انسانهایی به این نیکوسیری، با این روشن‌رایی، با این فطرت افروخته و انگيخته باشند، عرض هستی کنند و برای دیگرها پیام و بشارت بگویند. در همین حلقه شکر خدا ما هستیم.

**-استاد، شما در
اواخر سال ۲۰۱۴
به همراه استادان
مؤمن قناعت،
آذرخش و محمدعلی**

**عجمی سفری به ایران داشتید و یک مشت خاکی
از تربت کمال خجندی، شاعر بزرگ همشهری خود
را به تاجیکستان آوردید. آن لحظه‌ای که آن جا
بودید و این خاک را برای آرامگاه کمال خجندی در
شهر خجند آوردید، چه احساساتی داشتید؟**
-راستی، این آرمان رئیس ولایت ما بود که
بروند و خاک را به خجند بیارند و با بهانه
همین خاک ارجمند یک باغ بزرگ بنیاد شود و
زیارتگاهی عمارت (ساخته) شود که برای مردم
هم تفریحگاه باشد و هم جایی آموزش و هم
ادبستان بزرگ. ما هم در همین کوکبه بودیم.
اما خود کمال می‌گوید:

خاک خجند را که ز شیراز کم نهند

آرد به روزگار تو آبی به روی کار

معنی حرفش این است که اصلاً مردم عالم
خاک خجند را هموزن و هم‌رتبه خاک شیراز
نمی‌دانند. به این خاطر که آن جا دو قطب
بزرگ، دو آفتاب و ماهتاب ما، مثل حافظ و

سعدی هستند. مگر خجند می‌تواند که هم
مقدار خاک بزرگان شود؟ اما می‌گویید، با
آمدن کمال این نابرابری رفع شد. خاک خجند
توانست که هم مقام خاک شیراز باشد. یعنی
از این نکته برمی‌آید که خاک مقدس خجند
که در تبریز بود، با شیخ کمال و آنجا خاک
کمال‌الدین بهزاد هرویی هم بود. ببینید، ما
یک خاکی برداشتیم که هم از هرات افغانستان
باشد، هم از تاجیکستان امروزین، یعنی از
خجند و هم از خود ایران باشد. در میان دو
کمال، یعنی کمال‌الدین بهزاد و کمال خجندی
اندک مساحتی بود که خاک ایران است دیگر،
خاک تاجیکستان است و هم خاک افغانستان
است. از همان یک پاره برداشتیم، هم رئیس
استانداری ما و هم استاد بزرگ مهدی محقق
آن جا بودند که ما را همراهی کردند، با عنایات
پروردگار. وگرنه ایشان هشتاد و پنج سال
دارند و لطف کردند و از تهران به تبریز آمدند.
این خاک مقدس شاید ماهیت بزرگ نداشته
باشد، اما در هر صورت، باید از این نکته سبقی
بیاموزیم که عزیزان و رفتگان خود را ارجمند
و گرامی داریم. من خیال می‌کنم که بیشتر از
خاک همیشه مژده و بشارت‌ها ماهیت دارند،
یعنی ما کمال را بیاموزیم، مثل این است که او
را برگردانده باشیم. اصلاً، برگرداندن ضرورت
دارد یا ندارد؟ چون که مقام او همیشه در
جان و دل ما و شما بود. مهم این است که
به شرافت همان خاک، خجند، خجندتر شد،
زیباتر شد، محبوب‌تر و مطلوب‌تر شد، خیلی
دوست‌داشتنی شد که تمام مهمانان خارجی و
داخلی به طواف مقبره شیخ کمال می‌آیند. شاید
نسل امروز با دیدن همین مجسمه و پیکره‌ها
در دلش انگیزه‌ای یابد که با مژده و پیام این
نفرها آشنا شود. چون که مثلاً، شهر پترزبورگ
سر تا به پا مجسمه و پیکره و تندیس‌هاست
و بیشترین آنها را ما و شما نمی‌شناسیم. یک
قسمتش را می‌شناسیم، مثلاً مجسمه پیترا،
الکساندر نوسکی، پوشکین و اسپنین را. اما

عشق زنگی و فرنگی و خراسانی نیست
مال ژاپنی نیست
عشق، هم آتش پرومئوس است
هم شعاع کف موسا
هم صلیب عیسی
هم طلوع میترا
هم نیلوفر بودا
عشق معراج مصطفی (ا) ست
عشق زیباترین خلاصه تمام معرفت هاست،
عشق ترکیب خداست.
پس فراتر ز خویشتن قدمی باید ماند
و باید اندیشید
که اگر مورچه‌ی را پخش کردی
عشق می‌میرد.

**-در باره شعر آذرخش،
شاعر خلقی (مردمی)
تاجیکستان و همسفر
زندگیتان، چه می‌توان
گفت؟**

-سبک نگارش آذرخش کاملاً دگرگونه و متفاوت است. شعر ما را نمی‌توانید قیاس بکنید، چون کاملاً حال و هوای دیگر دارد. یک شاعر دیگر با پیامی دیگر، با اندیشه‌ایی دیگرند و اما محتوای اندیشه‌های ما باز هم یک است، ابراز محبت به این مردم، ابراز محبت به خلاق و خلقت، ابراز عشق جاویدان به اهل دنیا است. مرد و زن چون یک شود، آن یک تویی چون شود معو دوئی، اینک تویی یعنی، با آن که ما بسیار شبیه همدیگریم، بسیار بیشباهتیم. شعر آذرخش با سبک خراسانی‌ست، با سبک استاد رودکی‌ست، با سبک استاد لایق است که به یک بارمی‌خوانید و بسیار دلنشین و دل‌نشان است. مردم زود به آن می‌توانند ترانه بندند. به جانشان اثر می‌کند. من هم خیلی می‌خواستم که حرفم همین نوع ساده و بی‌پیرایه باشد، اما با

در یک قسمت شهر مجسمه‌های چهره‌های برای ما و شما کاملاً ناروشن را می‌بینیم و فقط به وسیله همان مجسمه خیال می‌کنیم که با شخصیت آن عزیزان آشنا باشیم. فقط به این خاطر که مهمانان آینده ما بتوانند متوجه شوند که این چه کسی بوده. مثلاً، مهستی خجندی را می‌بینند، مهستی چه پیامی داشته و چه حرف‌هایی گفته است. شاید به وسیله همان مجسمه به یادشان بیاید یا این که برعکس رجوع کنند به شخصیت آن بزرگان. فقط، از این خاطر، مجسمه‌ها و آرامگاه‌ها می‌توانند برای آموزش، دریافت و بیرون شدن از محاصره غفلت مدد کنند.

تو را ز خاطره‌های ازلی می‌یابم ای عشق
تو را ز سرخی سیبی معرفت خواهم کرد.

یا ز یک گل، آری

زادگاه عشق

یک گل یاسمن است

عشق شاید قفس پُر-پُر آزادی‌ست.

سلام ای مجنون

قفس پُر-پُر آزادی را

به کجا خواهی برد

چون تو می‌خواهم زاغ را زیبا بینم

به گونه طاووس

چون تو می‌خواهم از گردن شیر آغوش کنم

و ز چشمان آهو آئینه‌ای داشته باشم

وقتی که پاشنه‌های بی‌جرات من در خموشی

کوچه می‌گردند،

مرغان پیش آیند

و مرا کوکبه باشند

بنگر از کوچه تو

کوکبه عشق می‌رود

من برای چه عشق می‌گویم

برای آن که وجود عشق ز قیدهای زمان و مکان

و مذهب و کیش

آزاد است،

شعر امروز
تاجیک را
شاید ما و شما
نمی‌توانیم از
ریشه و بنیاد و
بنیشتش بکنیم.
چون دوام شعر
کلاسیک است.
در فلسفه قانون
انکار انکار است
که شما بهتر از
من می‌دانید
و باید یک نفر
آینده بیشتر و
پیشتر از نفر رفته
یا معاصر گامی
بزند. یعنی، بالاتر

چامه
فصل نامه ادبی
سال پنجم

و دورتر رود. در
مورد شعر فارسی
یک اندازه همین
فرمول فلسفه
رعایت نمی‌شود،
زیرا مثلاً، شعر
حضرت حافظ
قله شعر است و
از آن بالاتر راهی
نیست که آدمها
صعود کنند،
راهی نیست که
شاعران آینده
معراج نمایند.

کوشش و جهد نمی‌توانم سبک خطوط
خود را دیگر بکنم.

**- برخی‌ها چنین می‌پندارند که
آذرخش در زیر سایه شهامت و بزرگی
فرزانه قرار دارد. با این اندیشه راضی
هستید؟**

- پندارشان کاملاً باطل است. چون در
برابر یک درخت برومند، اگر ما مثل
نهالی باشیم یا درخت دیگر، چه گونه
می‌تواند در سایه ما باشد که خودش
بسیار قد افراخته است.

**- حالا میوه این درخت زندگی یکجایه شما
سه فرزند هست. در باره آنها بگویید.**

- بله، سه نفر انسان‌های شریف
زندگی ما.

چون ستاره با ستاره شد قرین،
لایق هر دو اثر زاید یقین.

ما ستاره نیستیم، آدم‌های عادی
هستیم، اما آثار ما دو دخترک نازنین
و برازیده «شاهانه» و «شهنواز» و یک
پسر «همایون» است. سه فرزندی
که امیدوار هستیم، راجع به آنها
حرفی نگوئیم و خودشان بتوانند برای
خودشان را آشنا کردن کاری بکنند.

- سپاس برای صحبت جالب!

این گفت و گو با فرزانه خجندی پیش از
درگذشت همایون، پسر یگانه او انجام
شده بود. همایون ۲۱ ساله ۱۳ آوریل
سال ۲۰۲۳ در رود سیردریا یا سیحون
غرق شد و جانش را از دست داد. این
مصیبت بزرگ را به فرزانه خجندی و
خانواده محترم او تسلیت می‌گوییم.

در پهلوی و
پیرامون خود
من جوان‌های
رامی بینم که
زیاد دلبسته و
پیوسته سخن
هستند که خودم
بعضاً حیرتمند
می‌شوم که اینها
هنوز هم به شعر
عشق می‌ورزند،
هنوز هم به
هنر اشتیاق و
محبت دارند.
یعنی، نمی‌توانیم
بگوئیم که
همه کس دیگر
ببریده از این
هنرهاست و
انسان‌های کاملاً
تکنیکی هستند
که مثل روایت
فقط به فرمول‌ها
می‌اندیشند.
یعنی، هنوز
انسان‌هایی
هستند که
دلشان گرم
می‌تپد و هنوز به
شعر، به محبت،
به انسان رجوع
می‌کنند.

قطره‌ای از مویان



کوششی در تصنیف آثار
فرزانه و پژوهش‌ها در باره او

مطلوبه میرزابونس

۲۷

شماره
سی و هفتم
بهار ۱۴۰۴

«آثارنامه فرزانه» سال ۲۰۲۲ به طبع رسیده، اغلب آثار مطبعی

او را از سال ۱۹۸۳ تا سال ۲۰۱۹ در بر گرفته است. معلوم می‌شود، که تا آن زمان آثار او بیش از هزار نامگو را شامل بوده است. آثارنامه از ۱۲ بخش فراهم آمده، در آن مختصر شرح حال و فعالیت ادبی شاعر، سندهای

مهم حیات و ایادیات او، کتابها، شعرها در مجموعه‌ها و مطبوعات، آثار شاعر به زبانهای خارجی، ترجمه‌ها، مقاله‌های علمی-تنقیدی، پیشگفتارها، مصاحبه‌ها، نقد و بررسی آثار، شعرهای اهدایی، مخمسها بر اشعار او و سراغه سامانه‌ها جای داده شده‌اند. به این آثارنامه فهرست اشخاص منمیه شده است، که برای زودتر پیدا کردن مواد مطلوب مساعدت می‌کند.

مجموعه مذکور فعالیت ادبی و علمی فرزانه را به طریق خرانالاکا در بر گرفته، نمایشگر زحمت شبانه‌روزی شاعر در تألیف و شناخت شعر، تحقیق اشعار همقلمان، ترجمه آثار ادیبان معروف جهان و محبوبیت او میان مخلصان است. بار اول در یک مجموعه گرد آورده شدن نامگوی آثار فرزانه و مواد مربوط به شخصیت و ایادیات او برای شناخت بهتر ادیب امکان می‌دهد.

البته، فعالیت فرزانه خیلی پیشتر از سال ۱۹۸۳ آغاز یافته است. نخستین شعرهایش را او در آوان تحصیل در مکتب گفته است، اما آنها هنوز نومه‌شانه بودند و در هیچ جا چاپ نشده‌اند. شعر کودکانه «گنجشک بیچاره»، که ورد زیان خوانندگان مکتب میانه ش ۱۶-۱ شهر خجند شده بود، زمانی گفته شد، که او در صنف ۴ می‌خواند و این شعر از رادیو مکتب قرائت شده بود. «گنجشک بیچاره، چرا گشتی آواره»، - با چنین مصرعها شروع می‌شد این شعر کودکانه، که در آن احساس غمخواری و ترجم به پرند خردک اذیت کشیده خیلی مصمیمی به قلم آمده بود. دیرتر، در آوان دانشجویی میل فرزانه به شعرگویی بیشتر شده، چند شعرش در روزنامه دانشگاهی «مهارت پیدگانی» و نشریه ولایتی «حقیقت لنین‌آباد» درج گردیدند. سال ۱۹۸۳ بار اول پی هم دو شعر او در روزنامه «حقیقت لنین‌آباد» چاپ شدند. شعر «سال نو، خوش آمدی» سنه ۱۴۰۱م ژانویه و «به مادرم» ۱۴-۱۴م می همان سال. این شعرها نیز هنوز سنجش قلم بودند و به

مجموعه‌های شاعر وارد نشدند.

سال ۱۹۸۴ در نشریات «عرفان» مجموعه دست‌جمعی «رشتباران» سلسله شعرها به چاپ رسید، که به آن نمونه‌های اولین شعر فرزانه وارد شدند. اشعار فرزانه در مطبوعات دوری، از جمله روزنامه‌های «گم‌سومول تاجیکستان»، «معارف و مدنیت»، «ادبیات و صنعت»، مجله‌های «صدای شرق»، «زنان تاجیکستان»، «دروژه نراداف»، «زویزده واستاکه» و غیره پیوسته انتشار می‌یافت. سلسله شعرهای او در مجموعه «برگ سبز» و مجموعه نخستینش «طلوع خندریز» سال ۱۹۸۷ در دوشنبه نشر شد. در پیشگفتار این کتاب استاد لایق شیرعلی نوشته است، که در شعر او «پاره‌های اصیل، تشبیه و استعاره‌های غیرمنتظره، پهلوگردانی‌های خیال‌انگیز سخن، سخن‌بازیهای شیرین، نظر پاک عاشقانه به زندگی، به انسان، به زمان، نگرش خاصه شاعرانه به اشیای تصویرشونده و حوادث غرض شعر، عباره‌پردازیها و استفاده از تعبیرهای کارخوردۀ کلاسیکی و فرهنگ مردم ما را اطمینان می‌دهد، تا ما به آینده فیض‌بخش نظم فرزانه ایمان بیاوریم.»

مجموعه‌های اشعار فرزانه با نامهای «شباخون برق» (دوشنبه، ۱۹۸۹ «آیت عشق» (دوشنبه، ۱۹۹۴ «تا بیکرانه‌ها» (خجند، ۱۹۹۸ «معراج شب‌نم» (دوشنبه، ۲۰۰۰ «قطره‌ای از مولیان»، در سه جلد (خجند، ۲۰۰۳ «یک غنچه راز» (خجند، ۲۰۰۵ «مهر گل مینا» (خجند، ۲۰۰۶ «صد برگ غزل» (خجند، ۲۰۰۸ «صد و یک غزل» (دوشنبه، ۲۰۱۱ «سه‌برگه» (خجند، ۲۰۱۱ «پرنیان جان» (دوشنبه، ۲۰۱۱) و غیره انتشار شده‌اند.

سال ۲۰۱۴ به مناسبت ۵۰-سالگی شاعر دو کتاب شعرش «همه گل، همه ترانه» (در دو جلد) و «دیوان» (عبارت از ۵۰۰ غزل) در خجند، اینچنین کتاب مقالات و سفرنامه و یادنامه‌هایش تحت عنوان «دریای سوزان» (دوشنبه، ادیب، ۲۰۱۴) به طبع رسیدند. خود همان سال مجموعه اشعار او با نام «مرا، ای شعر ترمیم دیگر کن» به خط فارسی و مجموعه اشعارش به زبان آلمانی در ترجمه ا. حیضیر به چاپ رسیدند. سال ۲۰۱۸ مجموعه‌های اشعار او «سین سلام» و سال ۲۰۱۹ «نیشکر»، «نیسان»، «ناشر بهار»، سال ۲۰۲۰ «ارغنون آفتاب»، «مادرنامه» دسترس علاقه‌مندان گردیدند.

سلسله اشعار او در کشورهای گوناگون: امریکا، بریتانیا، فرانسه، آلمان، پاکستان، ایران، عربستان سعودی، عراق، یمن، ازبکستان، قرغیزستان، قزاقستان و غیره انتشار یافته است. در روسیه اشعار فرزانه در ترجمه ت. ت. دینه سمیرتینه با نام «دودتست دلیپیستکاو» چاپ شده است (مسکو، ساویتسکی پیستیل، ۱۹۹۰). در لاندان کتاب شعرهای او با نام «گلچین اشعار فرزانه خجندی» (۲۰۰۸)، با زبانهای فارسی و انگلیسی در بیلاروسیه کتاب شعرهایش تحت عنوان «تدژیکستن: مگناوینیه ویچناست. ستیخ» (۲۰۰۹ در ازبکستان «عشق تسبیح» (۲۰۱۷) به چاپ رسید.

با الفبای فارسی مجموعه‌های اشعار فرزانه با نامهای «سایه غزل» (سمرقند، ۱۹۹۵ «پیام نیاگان» (تهران، ۱۹۹۶ «سوز ناتمام» (تهران، ۲۰۰۵ «نبض باران» (تهران، ۲۰۱۳ «مرا، ای شعر، ترمیم دیگر کن» (لاندان-شمه، ۲۰۱۴ «از بلخ و هند و شیراز» (دهلی، ۲۰۲۰ با همین نام چاپ دوم آن (تهران، ۲۰۲۲ «حماسه پنجگانه» (سوریه، ۲۰۲۲) به طبع رسیده است.

در «آثارنامه» نامگوی ۳۴ کتاب فرزانه با مندرجه آنها جای داده شده است. بعد نشر «آثارنامه» ۱۶ کتاب دیگر از چاپ برآمد و الحال شمار کتابهای شاعر به ۵۰ عدد رسیده است. به

ترتیب خرانالاهی می‌توان آنها را چنین جای داد:

۱. طلوع خندریز// گلهای نوروز: مجموعه از سلسلهٔ «نونهالان باغ ادبیات» (اشعار بهرینیس، فرزانه، شهریه، رفات). - دوشنبه: ادیب، ۱۹۸۷. - ص. ۴۳-۸۷.
۲. شباهون برق: مجموعه. - دوشنبه: ادیب، ۱۹۸۹. - ۱۲۸ ص.
۳. دودتست دلیپیستکاو: ستیخ// پیر. س تدژ. ت. سمیرتینای. - مسکو: ساویتسکی پیستیل ۱۷۶ - ۱۹۹۰. - ب.ص.
۴. آیت عشق: شعرها. - دوشنبه: ادیب، ۱۹۹۴. - ۱۷۶ ص.
۵. سایهٔ غزل/ خطاط ابراهیم نقاش. - سمرقند: سغدیان، ۱۹۹۵. - ۴۳ ص.
۶. نگاهی به زندگی و آثار ابی. ترجمهٔ اشعار از فرزانه. - تهران: سروش، ۱۳۷۴/۱۹۹۶. - ۱۹۷ ص.
۷. پیام نیاکان: گزیدهٔ اشعار فرزانهٔ خجندی. چاپ اول. - تهران: انتشارات «سروش»، ۱۳۷۵/۱۹۹۶. - ۱۲۹ ص.
۸. تابیکرانه‌ها. - خجند: نشریات دولتی به نام رحیم جلیل، ۱۹۹۸. - ۱۹۷ ص.
۹. معراج شبنم: شعرها. - دوشنبه: ادیب، ۲۰۰۰. - ۲۰۸ ص.
۱۰. منتخب اشعار. - خجند: نشر. دول. به نام رحیم جلیل، ۲۰۰۱. - ۱۱۳ ص.
۱۱. قطره‌ای از مولیان. در سه جلد. جلد ۱. - خجند: نور معرفت، ۲۰۰۳.
- ۵۰۶ ص.
۱۲. قطره‌ای از مولیان. در سه جلد. جلد ۲. - خجند: نور معرفت، ۲۰۰۳.
- ۴۸۰ ص.
۱۳. قطره‌ای از مولیان. در سه جلد. جلد ۳. - خجند: نور معرفت، ۲۰۰۳. - ۳۷۶ ص.
۱۴. یک غنچه راز: گلچین اشعار/ مرتب بیردیویه ت. ه. - خجند: ناشر، ۲۰۰۵. - ۱۸۸ ص.
۱۵. سوز ناتمام: مجموعهٔ شعر. - تهران: رسانی‌ش، ۱۳۸۵=۲۰۰۵. - ۱۴۳ ص.
۱۶. مهر گل مینا. - خجند: ناشر، ۲۰۰۶. - ۴۰۰ ص.
۱۷. صد برگ غزل. - خجند: نور معرفت، ۲۰۰۸. - ۱۱۶ ص.
۱۸. مرینه سویتیه‌یوه. ستیختاوارینیه. شعرها. ترجمهٔ فرزانه. - خجند: ناشر، ۲۰۰۸. - ۱۲۴ ص.
۱۹. آنه اخلتاوه. ستیختاوارینیه. شعرها. ترجمهٔ فرزانه. - خجند: ناشر، ۲۰۰۸. - ۱۱۲ ص.
۲۰. تدژیکیستن: مگناوینیه ویچناس. ستیخ. - مینسک: زویزد بآگار، ۲۰۰۹. - ۵۵ ص.
۲۱. گلچین اشعار فرزانهٔ خجندی (به زبانهای فارسی و انگلیسی). - لاندان، ۲۰۰۸.
۲۲. صد و یک غزل. - دوشنبه: عرفان، ۲۰۱۱. - ۱۰۴ ص.
۲۳. پرنیان جان: از سلسلهٔ «کتابخانهٔ مکتب-۱۲». - دوشنبه: معارف و فرهنگ، ۲۰۱۱. - ۲۱۲ ص.
۲۴. سه برگه: مجموعهٔ اشعار و ترجمه‌ها. - خجند: ناشر، ۲۰۱۱. - ۴۳۶ ص.
۲۵. نبض باران. - تهران، ۲۰۱۳. - ۶۰ ص.
۲۶. مرا، ای شعر، ترمیم دیگر کن/ به انتخاب مهدی جامی. - شمه-لاندان: نیسان، ۱۳۹۳ (۲۰۱۴).
- ۱۵۴ ص.
۲۷. فرزانه/ پیریواد بآنه نیمیتسکام ا. خیزیر. - یو-سین-س-هاندس، ۱۰. - ۲۰۱۴ ص.
۲۸. دریای سوزان: مجموعهٔ مقاله‌ها. - دوشنبه: ادیب، ۲۰۱۴. - ۲۴۰ ص.

۲۹. همه گل، همه ترانه. در دو جلد. جلد یکم. - خجند: خراسان، ۲۰۱۴. - ۵۰۴ ص.
۳۰. همه گل، همه ترانه. در دو جلد. جلد دوم. - خجند: خراسان، ۲۰۱۴. - ۵۰۰ ص.
۳۱. دیوان (فارسی)، در دو جلد. - خجند: خراسان، ۲۰۱۴.
۳۲. دیوان. پنجمد غزل دل انگیز. - خجند: خراسان، ۲۰۱۴. - ۵۴۰ ص.
۳۳. دیوان. در ۲ جلد. به خطهای سریلیک و فارسی. ج. ۱. - خجند: ناشر، ۲۰۱۴. - ۵۳۶ ص.
۳۴. دیوان. در ۲ جلد. به خطهای سریلیک و فارسی. ج. ۲. - خجند: ناشر، ۲۰۱۴. - ۵۲۰ ص.
۳۵. فرزانه. غزلر گلدستس/ترژومان شریف نورالدین. - ۲۰۱۶. - ۵۶ ص.
۳۶. عشق تسبیح/عادل اکرام ترژومس. - خوژند: ناشر، ۲۰۱۷. - ۱۲۰ ص.
۳۷. سین سلام: گلچین اشعار. - خجند: اورنگپرینت، ۲۰۱۸. - ۱۶۰ ص.
۳۸. نیشکر. مجموعه اشعار. - دوشنبه: معارف، ۲۰۱۹. - ۲۵۳ ص.
۳۹. نیشان: مجموعه اشعار. - خجند: ناشر، ۲۰۱۹. - ۳۲۰ ص.
۴۰. ناشر بهار: مجموعه اشعار. - خجند: ناشر، ۲۰۱۹. - ۱۰۴ ص.
۴۱. ارغنون آفتاب. - دوشنبه: ادیب، ۲۰۲۰. - ۲۴۰ ص.
۴۲. مادرنامه: مجموعه اشعار. - خجند: خراسان، ۲۰۲۰. - ۵۶ ص.
۴۳. از بلخ و هند و شیراز. - دهلی، ۲۰۲۰ - ۱۱۰ ص.
۴۴. از بلخ و هند و شیراز. چاپ دوم. - تهران: مؤسسه فرهنگی شاعران پارسی زبان، ۲۰۲۲/۱۴۰۰. - ۱۱۰ ص.
۴۵. حماسه پنجگانه. خماسیت-ال-حماسه. - سوریه، دمیشق-amal: al-jadida، ۱۰۵ - ۲۰۲۲ ص.
۴۶. خدای مشترک: مجموعه اشعار. - کابل: گروه فرهنگی همزیانان، ۲۰۲۴. - ۱۵۰ ص.
۴۷. قند بسته: مجموعه مقاله و خاطرات. - خجند: ناشر، ۲۰۲۴. - ۵۱۲ ص.
۴۸. سه تار. مجموعه اشعار. - دوشنبه، ۲۰۲۴. - ۲۲۰ ص.
۴۹. مادر جان: مجموعه اشعار. - خجند: خراسان، ۲۰۲۴. - ۶۴ ص.
۵۰. سحرنم: مجموعه اشعار - تاشکند، ۲۰۲۴. - ۲۶۰ س (در دست چاپ).

مجموعه «سحرنم» نیز به این شمار وارد شد، زیرا چاپ از این میان ۱۵ کتاب در کشورهای خارجه روسیه، ازبکستان، بیلاروشیه، ایران، افغانستان، هندوستان، انگلستان، آلمان، شمه، سوریه و غیره به طبع رسیده اند. از این میان اغلب کتابها اشعار شاعر را در بر گرفته اند. به کتابهای «مرینه سویتیه یوه. ستیختوارینیه. شعرها» و «آته اختاوه. ستیختوارینیه. شعرها» ترجمه های فرزانه از اشعار این دو شاعر بلند آوازه روس وارد شده اند. ضمناً فرزانه به کار ترجمانی نیز زیاد مشغول شده، آثار ایسخیل، شکسپیر، گیاتی، گیینی، ایکزیوپیر، بیران، پوشکین، فیادار تیوتچیف، افنسیی فیت، ایوان بنین، آته اختاوه، مرینه سویتیه یوه، سیرگی اسپنین، الکساندر بلوک، تیمور ذوالفقاروا، ابی، مختار شاهانوا، یولین تویم، ل با، دوف و و هایکوهای شاعران ژاپنی را ترجمه کرده است. کتاب ترجمه های فرزانه از جانب مخلصه نورولایوه مرتب شده است، ولی هنوز روی چاپ را ندیده است. برخی از ترجمه ها به مجموعه «نیسان» و مجموعه های دیگر، اینچنین به روزنامه و مجله ها، غالباً به مجله «پیام سغد» وارد شده اند.

دو کتاب شعرهای فرزانه. «غزّله گلدستس» در ترجمه شریف نورالدین و «عشق تسبیح» در ترجمه عادل اکرام به زبان ازبکی، «گلچین اشعار فرزانه خجندی» (به زبانهای فارسی و انگلیسی) (در ترجمه جا شپکات «دودستس تلپییستکاو» (به زبان روسی ترجمه تت‌طینه سمیرتینه «منتخب اشعار فرزانه» (به زبان آلمانی ترجمه الکساندر خیزیر) «مگناوینیه ویچناست» (به زبان بیلاروسی «خماسه پنجانگانه» (به زبان عربی در ترجمه نرذالله نظر) در شکل کتابهای علی‌حده روی چاپ را دیده‌اند.

در ارتباط با شعر فرزانه چندین نفر محققان وطنی و خارجی، از جمله سرفراز یونساو، طیه بابایوه، زاهدجان قورغاناو، فرزانه علیشیرزاده، دلشاده حضرتقولیان (ازبکستان پروانه برارپور، سهیلا حسینی (ایران مسعود میرزا (ازبکستان نرگس رحیم‌افه، اسماء احمد (مصر) و دیگران رساله‌های علمی نوشته، دفاع کرده‌اند. در رساله‌های نامزدی زاهدجان قورغاناو و فرزانه علیشیرزاده مسئله‌های زبان اشعار فرزانه، در رساله‌های سرفراز یونساو، طیه بابایوه، دلشاده حضرتقولیان، پروانه برارپور، سهیلا حسینی، اسماء احمد مسئله‌های هنر شاعری، در رساله مسعود میرزا انعکاس هنر مردمی در شعر فرزانه، در رساله نرگس رحیم‌افه هنر ترجمانی فرزانه مورد بررسی

قرار گرفته‌اند. شماره رساله‌های نامزدی در باره اشعار فرزانه الحال نوه عدد را تشکیل می‌دهد. گذشته از این در رساله ساکنه میرزایفه مسئله ترجمه اشعار مرینه سویتیه‌یوه، در رساله دکتری عسکر حکیم هنر فرزانه در گفتن اشعار غنایی، در رساله دکتری قاسمزاده صالح سبک فردی فرزانه به میان کشیده شده‌اند. اثرهای علمی را، که در شکل کتاب علی‌حده انتشار یافته‌اند، از روی کروئوژی به ترتیب زیرین می‌توان جا کرد:

۱. یونس آف سرفراز. از ظاهر اشیا به اصل حقیقت. - خجند، ۱۹۹۷. - ۲۲۴ ص.
۲. حضرتقولیان دلشاده. پاتیکه شعر فرزانه. - سمرقند، ۲۰۱۱. - ۱۷۷ ص.
۳. برارپور پروانه. شاهدختی از شعر ایران و نگینی از آل سامان. فروغ فرخزاد و فرزانه خجندی. - دوشنبه، ۲۰۱۲. - ۲۹۹ ص.
۴. حسینی، سهیلا. ویژگی شعر فرزانه و ارتباط ادبی او با پروین، فروغ و سیمین (به خط فارسی). - دوشنبه، ۲۰۱۲. - ۴۷ ص.
۵. باباآوا طیه. تصویر در شعر معاصر تاجیک (در مثال شعر فرزانه). - خجند: ناشر، ۲۰۱۴. - ۱۳۱ ص.
۶. غفّاراف عثمانجان. دردانه و دریا. - خجند: ناشر، ۲۰۱۴. - ۱۶۲ ص.
۷. مطلوبه میرزایونس. شرح شصت شعر فرزانه. - خجند: ناشر، ۲۰۱۹. - ۲۴۴ ص.
۸. آثارنامه فرزانه. - خجند: خراسان، ۲۰۲۲. - ۱۸۸ ص.
۹. خواجه محمد محمدزاد. فرشته عشق. - دوشنبه، ۲۰۲۲.
۱۰. کمال عبدالرحیم. فرزانه خجندی/ژورنالیست برای همیشه. - دوشنبه: شرق آزاد، ۲۰۲۳. - ص. ۱۷-۱۲۴.
۱۱. صمداو عبدالرشید. مسندنشین سخن. - خجند: ناشر، ۲۰۲۴. - ۱۴۲ ص.
۱۲. مسعود میرزا. فرزانه و فرهنگ مردمی. - فرغانه، ۲۰۲۴. - ۱۶۰ ص.



شماره ۳۸ مجله ادبی چامه (تابستان ۱۴۰۴) ویژه‌نامه‌ای برای علیرضا پنجه‌ای شاعر و روزنامه‌نگار خواهد بود. این ویژه‌نامه با همکاری شاعران و نویسندگان در اختیار علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.

c h a m e h m a g @ g m a i l . c o m



Interview ▶ Story ▶ Poem

▶ www.chamehmag.ir ◀